

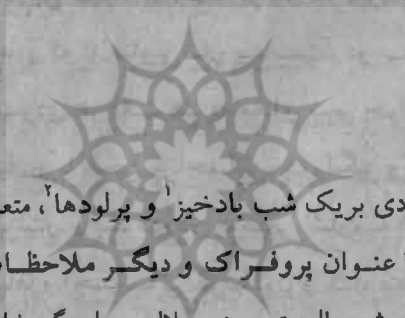
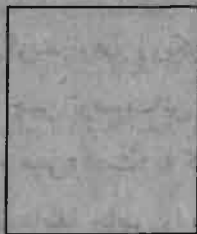


تی.اس.الیوت

پرلودها و راپسودی

بریک شب بادخیز

کیوان باجفلی



اشاره مترجم:

شعرهای راپسودی بریک شب بادخیز^۱ و پرلودها^۲، متعلق به نخستین کتاب شعر تی.اس.الیوت با عنوان پروفراک و دیگر ملاحظات^۳ (۱۹۱۷) است. از جمله درونمایه‌های آشنای شعر الیوت، یعنی ملال و دلزدگی شاعر نسبت به سویه‌های تاریک زندگی مدرن، در بستر اشعار این کتاب قوام می‌یابد و شکل می‌گیرد. درونمایه‌ای که به تدریج در حیات شعری الیوت و در بستر زبان سنجیده و چند لایه شعر او پیچیده‌تر می‌شود. در فضای نخستین اشعار الیوت، خاصه راپسودی بریک شب بادخیز و پرلودها، چگالی بدیینی و ملال شاعر نسبت به عصر جدید به اندازه‌ای سنگین است که دشوار بتوان از خوش‌بینی‌های مذهبی عیان در اشعار متأخر او سراغی گرفت. این اشعار

1- Rhapsody on a windy night

2- Preludes

3- Eliot, T.S., Prufrock and other observations. London: The Hogarth Press, 1917

همچنین نمونه‌های مناسبی برای نشان دادن حرکت شعر الیوت بر مرزهای دو نهضت دوران ساز اروپایی، یعنی سمبولیسم فرانسوی و ایماژیسم انگلیسی‌ست. پیتر جونز در متنی با عنوان «مروری بر ایماژیسم»^۱ بر این نظر است که این دو شعر به دلیل گرایش به غیر شخصی کردن صدای شاعر، ایماژیستی هستند. با وجود این، دشوار بتوان سنگینی سایه دو شاعر سمبولیست فرانسه، بودلر و خاصه ژول لافورگ را بر این اشعار نادیده انگاشت. آنچه الیوت به عنوان مسیری مناسب برای بیان عواطف در هنر برمی‌گزیند نوعی رویکرد عین‌گرایانه است که آن را «لازم و ملزوم عینی» می‌نامد و خود چنین توصیف‌اش می‌کند: «تنها راه بیان عاطفه در قالب هنر یافتن نوعی «لازم و ملزوم عینی» است؛ به کلام دیگر، سلسله‌ای از اشیا، یک موقعیت، زنجیره‌ای از حوادث که آن عاطفه خاص را بسازند؛ آن چنانکه وقتی واقعیات بیرونی، که باید در تجربه احساسی پایان بگیرند، داده شوند، این عاطفه بلافاصله برانگیخته شود.»^۲

الیوت این دو شعر را، همان‌طور که از عناوین‌شان پیداست، در سایه دو نوع فرم موسیقی بر کاغذ نهاده است. راپسودی در لغت هم به معنای شعر حماسی‌ست (مانند ایللیاد و ادیسه) و هم به معنای بیان و یا سخن پر احساس، شورانگیز و مبالغه‌آمیز چه در غالب گفتار و چه در غالب نوشتار. راپسودی در موسیقی اشاره به فرمی‌ست آزاد و تک‌موزمانی؛ آکنده از تم‌ها، فضاها و احساساتی گوناگون و گاه متضاد و پرفراز و نشیب که اگر چه می‌تواند اپیزودیک باشد اما معمولاً منسجم است. این فرم موسیقی بی‌درنگ تداعی‌کننده شاهکار فرانس لیست، «راپسودی‌های مجار» است. برخلاف برخی از راپسودی‌های مجار که در آن‌ها تم‌های رمانتیک و قدرتمند با حضور تم‌های تند و پای‌کوب شکسته می‌شوند (مانند راپسودی مجار شماره ۲)، الیوت در راپسودی بر یک شب بادخیز تم سنگین و اندوه‌زایی را در سرتاسر شعر حفظ می‌کند. پرلود نیز

۱- پیتر جونز، مروری بر ایماژیسم: تصویرگرایی در شعر انگلیسی، احمد میرعلایی، زنده‌رود، شماره

اول، پاییز ۱۳۷۱، ص ۶۸

۲- همان، ص ۷۹

یک قطعه موسیقی است که «به عنوان مقدمه یا اجرای پیش از یک قطعه دیگر (اصلی) یا مقدمه مراسم مذهبی و موسیقایی ساخته یا اجرا می‌شود. پرلود، در دوره کلاسیک - و مقابل کلاسیک - معمولاً به این علت توسط مصنف ساخته می‌شد که شنوندگان با مایه، مقام (یا تونالیتة) قطعه اصلی آشنایی بیابد. ... به همین جهت پرلود در قرون ۱۵ و ۱۶ غالباً کوتاه و متشکل از تکرار پاساژها یا آکوردهای استحاله یافته بود... از اواسط قرن هفدهم، آهنگسازان به تدریج فرم پرلود را با فرم موومان‌های سوئیت متناسب ساخته آنرا به عنوان مقدمه سوئیت اختیار کردند. ... «شوپن» و «اسکریابین»، آهنگسازان قرن نوزدهم قطعات مستقلی برای پیانو به نام پرلود نوشته‌اند که در آنها هدف بیشتر نمایاندن مهارت اجرایی نوازندگان پیانو است...»^۱

الیوت شعر پرلودها را در یک ساختار زمانمند (chronological) و در چهار بخش سروده است. به یک تاویل (و نه الزاماً) می‌توان مدت زمان رخدادهای متوالی چهار بخش شعر را چهل و هشت ساعت فرض نمود: غروب / صبح / پیش از سپیده دمان روز بعد / غروب روز بعد. و به تأویلی دیگر می‌توان از خیر توالی رخدادهای گذشت و هر بخش را در مقام ضرباهنگ آغاز پاره‌ای از شبانه روز دانست، به گونه‌ای که دو ضرباهنگ به سمت روشنائی و دو ضرباهنگ به سمت تاریکی منتشر می‌شوند. اگر چه نسبتی ساختارمند در میان این چهار بخش به چشم می‌خورد، اما چه بسا بتوان هر یک از این چهار بخش را به طور مستقل حامل ملودی، مایه یا مقدمه‌ای دانست که الیوت با نواختن (سرودن) آن‌ها، خوانندگان‌اش را برای شنیدن (خواندن) فرم بسط یافته و پیچیده آن‌ها در سرزمین هرز آماده می‌کند.

از سوی دیگر، این شعر الیوت یادآور پوئم سمفونیک مشهور فرانتس لیست با عنوان پرلودها است. لیست عنوان اثرش را از شعری از لامارتین با مطلع «زندگی چیست، مگر پرلودهایی برای سرود ناشناخته که اولین صوت باشکوه آن را مرگ

۱- زیگموند اسپات، چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری، کتاب زمان، ۱۳۶۵. ص ۲۶۵

می‌سراید؟^۱ گرفته است. پرلودهای لیست نیز شامل چهار قطعه است که «بنابر برنامه خود لیست، به ترتیب تجسمی از عشق، طوفان‌های زندگی، آرامش روستایی و تلاش و پیروزی است.»^۲ به هر تقدیر به نظر می‌رسد که تم‌های عشق، تلاش و پیروزی در پرلودهای آهنگساز مجار، پادزهر خود را در تم‌های دوزخی برآمده از زبان و نگاه تمسخرآلود الیوت جوان در شعر پرلودها می‌یابند:

«دهانات را با دست پاک‌کن، و خنده بزنی؛

هر جهانی برگرد خود چرخ می‌زند

چونان زنانی کهنسال که در زمین‌های بایر

همه جمع می‌کنند.»

ک.ب

بهمن ۱۳۸۴



۱- ریچارد-ل-وینک‌الونیز-جی-ویلیامز، چگونه خوب بشویم، پرویز منصوری، کتاب زمان ۱۳۶۶، ص ۴۵۰

۲- همان

پرلودها

۱

غروب زمستانی

همراه با بوی استیک‌ها در هر کوی و برزن جا خوش می‌کند.

ساعت شش عصر.

ته مانده‌های سوخته روزهای دودآلود.

و اینک رگباری توفان‌خیز

تکه برگ‌های چرک‌تاب و خشکیده را

و روزنامه‌های چرخان در زمین‌های بایر را

گرد پاهایت می‌پیچاند؛

رگبار فرو می‌بارد

بر فراز دودکش‌ها، بر کرکره‌های شکسته،

و درشکه‌ای تنها در گوشه خیابان

آن جا که اسبی پای بر زمین می‌کوبد و بخار از منخرین‌اش برمی‌خیزد.

و آنگاه چراغ‌ها روشن می‌شوند.

۲

از خیابان‌های مفروش با غبار چوب

خیابان‌های لگدکوب زیر قدم‌های گل‌آلود

تا قهوه فروشی‌های سحرگاهی،

صبح

از بوی گیج و کهنه آبجوها به هوش می‌آید.

۱- "Sawdust": به معنای خاک اره. به خاطر حفظ آهنگ کلام آن را به غبار چوب برگردانده‌ام.

همراه زمانه که هر بار
در صورتکی تازه نمایان می‌شود،
یک نفر در فکر آن همه دستی‌ست
که در هزاران اتاقک اجاره‌ای
پرده کرکره‌های فرسوده را بالا می‌زنند.

۳

پتویات را از روی تخت به کنجی انداختی،
در بسترت تا قباز دراز کشیدی، و منتظر ماندی:
چشمان خواب و بیدارت به شب می‌نگریست
که تصاویر وقیح بی‌شمارش را
سوسوزنان بر سقف باز می‌تاباند؛
تصاویری که تار و پود جانان را می‌سرشت.
و آنگاه عالم و آدم به سوی‌ات باز آمدند
و نور از لابلای شکاف سایبان‌های چوبی به درون خزید
و تو شنیدی آواز گنجشکان را از درون چوبی‌های گل‌آلود خیابان،
تو آشنا بودی با چنین منظری از خیابان
منظری که خود از درک خود عاجز است؛
بر لب تخت‌خواب نشسته بودی،
آن جا که تارهای گیسوانان را
دسته دسته با کاغذک‌های نارک تاب دادی و پیچاندی،
آن جا که کف پاهای زرد رنگات را
در کف دست‌های آلوده‌ات نشاندی و فشردی.

۴

جان‌اش

پوست کشیده‌ای شد بر آسمان شهر

و آسمان

آرام آرام تاریک می‌شود

پشت ساختمانی بلند،

یا لگدکوب می‌شود

به زیر قدم‌هایی بی‌امان و مکرر

در ساعت چهار عصر و در ساعت پنج عصر و در ساعت شش عصر؛

انگشت‌های کوتاه و فربه‌ی که پیه‌ها را پر می‌کنند،

و چشم‌ها، و روزنامه‌های عصر

در سایه‌ی یقین‌های خردشان آسوده خاطراند.

وجدان خیابانی تاریک

بی‌صبرانه مترصد تسخیر عالم است.

اوهامی که گرداگرد این تصاویر چنبره زده‌اند

تکلم می‌دهند،

و من چنگ می‌زنم در:

خیال چیزی بس دل‌نواز

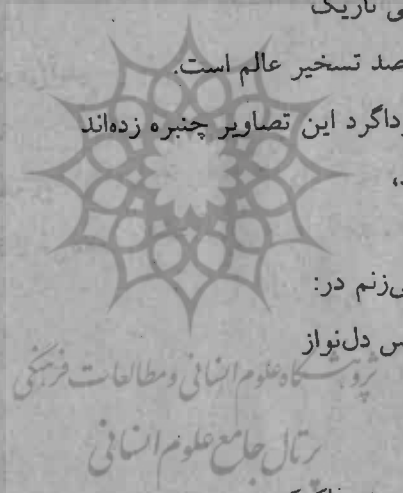
بس اندوه‌زا.

دهانات را با دست پاک‌کن، و خنده بزنی؛

هر جهانی برگرد خود چرخ می‌زند

چونان زنانی کهنسال که در زمین‌های بایر

هیمه جمع می‌کنند.



راپسودی بر یک شب بادخیز

ساعت دوازده.

کران تا کران خیابان

غرقه در آمیزه‌ای از ماه،

آن جا که شعبده‌های نجواگر ماه

در خود محو می‌کند سطوح حافظه را

و تمامی پیوندهای روشن‌اش را،

مرزبندی‌هایش را و نازک بینی‌هایش را.

در امتداد خیابان

از کنار هر چراغی که می‌گذرم

به سان طبل تقدیر به تپش درمی‌آید،

و در لابلاهی فضاهاى تاریک

نیمه شب تکان می‌دهد حافظه را

همچون مرد دیوانه‌ای که تکان می‌دهد

شمعدانی مرده‌ای را.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ساعت یک و نیم،

در امتداد خیابان

چراغ بریده بریده گفت،

چراغ به زیر لب گفت،

چراغ گفت:

«به آن زن بنگر

که در روشنایی چارچوب در مردّد نگاهت می‌کند

دری که به سان پوزخندی به سوی او گشوده می‌شود.

به لبه شکافته پیراهن‌اش نگاه می‌کنی

که لکه‌های ماسه بر آن نشسته است،

و به گوشه چشم‌اش نگاه می‌کنی

که همچون سنجاق کزخیمی^۱ پیچ‌وتاب می‌خورد.»

حافظه تلخ بالا می‌آورد پس مانده‌های درونش را

تلی از ته مانده‌های پیچ و تاب خورده‌اش را؛

شاخه‌ای پیچ و تاب خورده بر ساحل

فرسوده و رخشان،

انگار که جهان از یاد برده است

راز نهان در اسکلت خشک و سپیدش را.

فزری شکسته، زنگار گرفته در حیاط کارخانه‌ای،

فزری که مصرانه در شکل مطرودش باقی مانده است

سخت، درهم فشرده و آماده برای جهش.

ساعت دو و نیم،

در امتداد خیابان

چراغ گفت:

«گرچه را بین

که تن‌اش را در جوب خیابان کش و قوس می‌دهد،

۱- "crooked": این واژه در زبان انگلیسی هم به معنای «خمیده» یا «کج» است و هم به معنای

«بدکار» یا «شاید». آقای سعید سعیدپور در کتاب از شکسپیر تا الیوت در برابر این واژه و با عنایت به

این معنای «کلمه کزخیم را پیشهاد دادمانند.

زبان‌اش را بیرون می‌لغزاند

و کره گندیده را فرو می‌بلعد.

و این سان دست کودک، بی‌اختیار بیرون می‌لغزد،

تا اسباب‌بازی غلتان بر مسیر بارانداز را در جیب فرو برد.

من هیچ چیز پس پشت چشمان آن کودک نمی‌بینم.

من چشمانی را در خیابان دیده‌ام

که می‌کوشند از لابلای کرکره‌های روشن به بیرون بنگرند،

و یک روز عصر خرچنگی را در آبگیری دیده‌ام،

خرچنگی پیر با ابریشم‌های دریایی‌اش بر پشت،

که بر انتهای ترکه‌ای که در دستم بود چنگ می‌کشید.



ساعت سه‌ونیم،

چراغ بریده بریده گفت

چراغ در تاریکی به زیر لب گفت.

چراغ به زمزمه گفت:

«بنگر به ماه،

که هیچ کینه‌ای را در سینه نگاه نمی‌دارد،
پیشگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی

به ماه که چشمک می‌زند با چشم نزار،
پایان جامع علوم انسانی

که لبخند می‌زند بر گوشه کنار،

که شانه می‌زند بر گیسوی علفزار.

ماه حافظه‌اش را از کف داده است.

۱- "La lune ne garde aucune rancune": البوت ظاهراً این سطر را تحت تأثیر این سطور شعر

ژول لافورگ با عنوان «شکوه از این ماه خوب» (Complainte de cette Bonne Lune) نوشته است:

"La', voyons, mam'zell la Lune,/ Ne gardons pas ainsi rancune"

و ماه گل سرخ کاغذی را در انگستانش پیچ و تاب می‌دهد،
گل سرخی که بوی خاک و عطر کهنه می‌دهد.

ماه تنهاست با تمامی بوهای شبانه کهنه‌ای
که از میان مغزش می‌گذرند و می‌گذرند.

یاد ایام رفته از راه می‌رسد

یاد شمعدانی‌های خشک بی‌آفتاب

و غبار آرمیده بر درزها و شکاف‌ها،

بوی درختان بلوط در خیابان‌ها

و بوهای زنانه در اتاق‌های نیمه تاریک

و سیگارها در دالان‌ها

و بوی کوکتل‌ها در بارها، مینخانه‌ها.»

چراغ گفت:

«ساعت چهار،

شماره‌ای این جا بر در است.

حافظه!

کلیدی نزد توست،

لامپ کوچک حلقه‌ای از نور بر پله‌ها می‌افشاند،

از پله‌ها بالا برو.

تختخواب خالی در انتظار توست؛

مسواک بر دیوار آویزان است،

کفش‌هایت را کنار در بگذار،

بخواب، بیارام، برای زندگی آماده شو.»

آنگاه واپسین پیچ و تاب چاقو.